۵. شخصی بودن دلیل ارتکاز

[1]

آن که ما به دنبالش هستیم این است که اوّل تصور ثبوتی بکنیم،ببینیم درست است یا نه.بعد آن وقت میرویم سراغ این که در اثبات،شخصی هست یا نه؟

در اثبات،ما قبول داریم که هر فقیهی آنَس باشد به کلمات شرع،در ارتکاز شرعی قویتر است.اگر منظورتان از شخصی بودن ارتکاز این است،ما قبول داریم. اما اینکه بگوییم شخصی شد،پس حجیت ندارد را قبول نداریم.چون میزان کار ما «لو فرضنا» است و بسیاری مهم است. در آینده هم اگر نرمافزارهای هوش مصنوعی اختراع شود،تأیید میکند این روالی را که عرض میکنم.

ما میگوییم ده هزارتا دلیل داریم، این ده هزارتا دلیل غیر از مدلولی که هرکدامشان منفردا دارند،مشترکاتی دارند که در آن مشترکات، یک فکرِ به هم پیوستهی منظم را هم دلالت میکنند. **فرض** ما این است،اثباتش این_نیست که هر کسی ادعا کند این ده هزارتا،این را میگوید و تمام شود. ما باید فرض بگیریم - مثل استظهاری که میگوید ظهور عرفی است-عرف عقلا تمامًا ولو فرضا که مطلع بشوند بر ده هزارتا،با فرض اطلاع آیا چنین جامعگیریای و چنین حکمی را میکنند یا نه؟و آیا از کلام شارع چنین مدلولی را برداشت میکنند یا نه؟ این شد اثبات با معیّتِ تامّ‌ِعرف عقلا بر این استظهار جمعی.

همانطوری که در استظهار از یک دلیل،عرف عقلا میزانند و اگر کلام مولا را بر خلاف ظاهر حمل کردی حجت ندارد،در ظهور جمعی یعنی جمع دلالات هم همین است. یعنی همینطوری که ده هزار تا دلیل،یک نظامی را افاده میکنند،باید عرف عقلا این را بپذیرند. بله همه فقیه نیستند. متشرعه، فقیه نیستند اما با احکام شرعی که سروکار داشتند.و لذا نمیگوییم ارتکاز فقها،ما میگوییم ارتکاز متشرعه. یعنی چه؟ یعنی شارع به وسیله ده هزار دلیل،با ذهن عموم مردم کاری کرده که فلان مسئله اهمیت دارد، آن مسئله، مدلولِ **جمعیِ** کلمات خودش بوده است. ارتکاز متشرعه، نه فقها.

وقتی ما میگوییم متشرعه و فرهنگ، خب علما جزء این هایند. گاهی در کلمات، ناخودآگاه علما را یک طرف میگذاریم، متشرعه را یک طرف میگذاریم. میگوییم ارتکاز متشرعه از علماست. آخر این علما خودشان هم همینند. یعنی آنها یک چیزی از جیبشان در میآورند، بعد برای متشرعه ارتکاز درست میکنند؟!

ما نمیخواهیم حالِ کسی را دلیلِ شرعی قرار بدهیم. مذاقِ او را و ذهنیاتِ او را دلیل قرار دهیم. ما میخواهیم پیدا کنیم چیزی را که واقعًا دلیل است. ببینید هنگامی که زراره، یک روایتی را برای شما نقل کرده، نمیگویید که این نقل روایت زراره، به ذهن یک فقیه بستگی دارد. روایت، در مرئی و مَسمَع هر ناظری است. آنجا چنین چیزی میگویید؟ نه، ما میخواهیم اینطور چیزی را پیدا کنیم. درست است که وقتی هر فقیهی ۵۰ سال، ۶۰ سال با ادله شرعیه در ارتباط هست، زمینههای تحصیلیاش، علمیاش، محیطیاش و هزار چیز دیگر میتواند در برداشت او تأثیر بگذارد. متنی را که نگاه میکند، بازتابی که این متن در او دارد و تلقّیای که ایجاد میکند تفاوت داشته باشد؛ اما برای این ها هیچ دلیلیتی قائل نیستیم. این مطالب برای افراد مختلف، سهم خودشان است.

مبانی هرمنوتیکی مؤلّف محور در فهم خطابات

به اصطلاح فن هرمنوتیک[2]،ما در تفسیر متن، مؤلّف محور[3] هستیم؛نه مفسّر محور[4] ؛مفسّر محور یعنی می‌گویی هزار تا دلیل است، ده هزار نفر این ها را می‌بینند، هر کدام هم یک چیزی در آخر کار از این ها به دست می‌آورند.

مبانی مؤلّف محور یعنی گوینده‌ی آن هزار کلام، یک نفر است و فکر او یک نظام داشته؛ او که چند تا نیست، او یک نفر است. او یک نظام داشته و آن نظام را، او در این هزار تا دلیل تزریق کرده است.

قرن نوزدهم که هرمنوتیک راه افتاد، دوباره این قرن بیستمی‌ها عوضش کردند. گاهی خیلی تأسف می‌خورم. هرمنوتیک ِخاص، شروع شده بود، اگر با این هرمنوتیک فلسفی، راهش را منحرف نکرده بودند،فوایدِ خیلی خوبی به بار می‌آورد. نیاز است این جلو برود. رفتن در فهم و تحلیل، دیگر منحرف شد. باز هم برمی‌گردد، ولی راه مقداری دور شده است.

اساس حرف ما این است، ما می‌خواهیم آن را که از ناحیه او است به دست آوریم - همانطوری که یک مقصود را در یک کلام ِدو کلمه‌ای می‌رسانیم، مقصود بیشتری را در کلام ِ۳۰ کلمه‌ای می‌رسانیم، مقصود بیشتری را در یک رساله ۵۰۰ کلمه‌ای می‌رسانیم و مقصودهای بیشتر را با هزارها حدیث و کلمه می‌رسانیم - مؤلف محور یعنی ما می‌خواهیم در دل ِهزارتا کلام، مرام ِمؤلف ِکلام را، مؤسّس کلام را به دست بیاوریم.

---

[1] اشکال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[2] نظریه و قواعد روشمند تفسیر متن را علم تأویل به انگلیسی: (Hermeneutics) یا تأویل‌شناسی یا زَندشناسی می‌گویند.هدف از علم تأویل، کشف پیام‌ها، نشانه‌ها و معانی یک متن یا پدیده است. علم تأویل به مطالعه اصول تعبیر و تفسیر متون، به‌ویژه متون ادبی و دینی و حقوقی می‌پردازد. هرمنوتیک یا علم تأویل نوعی روش شناسی تفسیر است که تلاش می‌کند تفسیر تمام افعال معنادار انسان و محصولات این رفتارهای معنادار به خصوص زمانی که به شکل متون بروز می‌کند را روشمند نماید. علم تأویل دانشی است که به «فرایند فهم یک اثر» می‌پردازد و چگونگی دریافت معنا از پدیده‌های گوناگون هستی اعم از گفتار، رفتار، متون نوشتاری و آثار هنری را بررسی می‌کند. دانش علم تأویل با نقد روش‌شناسی، می‌کوشد تا راه‌ی برای «فهم بهتر» پدیده‌ها ارائه کند؛ اگرچه گروهی از نظریه‌پردازان علم تأویل، با ایجاد و تبیین «روش» در مسیر فهم مخالفند و «فهمیدن» را یک واقعه می‌دانند که قابل اندازه‌گیری و روشمندسازی نیست. به زبان ساده‌تر، تأویل‌شناسی به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش است که آیا روش و راه‌کاری وجود دارد تا خوانندگان یک متن یا بینندگان یک اثر هنری، با به‌کارگیری آن روش، به دریافت معنای ثابت و مشخصی از آن اثر یا متن دست یابند؛ یا این که درک و فهم هر مخاطبی مختص اوست و با دیگری تفاوت دارد.(سایت ویکی پدیا)

[3] هرمنوتیک روشی (Methodological Hermeneutics) :تا به حال تقسیم بندی‌های متفاوتی از دانش هرمنوتیک صورت گرفته است. مطابق یکی از این تقسیم بندی‌ها هرمنوتیک به سه دسته هرمنوتیک روشی، هرمنوتیک فلسفی و هرمنوتیک انتقادی تقسیم می‌شود. منظور از هرمنوتیک روشی آن است که هرمنوتیک به عنوان نوعی روش تفسیر و یا روش شناسی علوم

انسانی در نظر گرفته شود. بر این اساس هدف اصلی هرمنوتیک کشف معنای مورد نظر مولف از طریق شناخت قواعد زبانی و نیز همدلی روانشناختی با صاحب اثر است. این نگرش که توسط شلایر ماخر(1768- 1834) و دیلتای(1833-1911) پایه گذاری شد در دوران جدید توسط اندیشمندانی نظیر ادوارد هرش(1928) و امیلیو بتی(1890-1968) نمایندگی میشود. آنها معتقدند با هرمنوتیک میتوان به روشی معین برای شناخت دست یافت و فنون تفسیر و تاویل را از آن استخراج کرد. به عبارت دیگر هرمنوتیک روشی با مسلم انگاشتن امکان فهم عینی در صدد پاسخگویی به این پرسش است که چگونه و با چه روشی میتوان به مراد مولف دست پیدا کرد. پیش فرض این هرمنوتیک قائل بودن به امکان فهم عینی، ثابت و فرا تاریخی متن، امکان دستیابی به مراد مولف، استقلال معنای متن از مفسر، و تفکیک معنای متن از افق معنایی مفسر و شرایط و اوضاع عصر وی است. این تلقی از هرمنوتیک اگر چه با ظهور شلایر ماخر و دیلتای به طور منقح و سازمان یافته تبیین گردید اما تا پیش از آن نیز در آرای محققان مختلف وجود داشت.(سایت پژوهه)

[4] هرمنوتیک فلسفی: در قرن بیستم میلادی، تحول بزرگی در هرمنوتیک روی داد و این دانش پا به عرصه تازه‌ای گذاشت که عوامل اصلی این تحول را باید دانشمندان و فیلسوفان نامداری چون فردریش نیچه، مارتین هایدگر، هانس گئورگ گادامر، پل ریکور و... دانست. در این دوره به جای تلاش برای روشمندسازی شیوه فهم، بحث از ماهیت فهم به میان آمد. فیلسوفان این عصر در صدد اثبات این نکته بودند که چیزی به نام «فهم نهایی» و مؤلفه‌های تحت عنوان «نیت مؤلف» مطرح نیست. فهم آن چیزی است که در اندیشه مفسّر نقش میبندد (تکیه بر محوریت مخاطب). فهم هر مفسر ریشه در زمان، جامعه، فرهنگ و تربیت او دارد و این عوامل، محدوده عملکرد ذهن مفسر را ناخودآگاه در حصار میگیرد؛ او نمیتواند بیرون از این دایره بیندیشد و بفهمد؛ بنابراین فهم، امری اتفاقی و مسبوق به پیشینه تاریخی مفسر است که به شکل یک رویداد درون ذهن وی شکل میگیرد و به هیچ روی قابل کنترلکردن و تعریف در قالب روش و راهکار نیست. دریافت و برداشت هر خواننده، منحصر به خود اوست و به تعداد خوانندگان یک متن، فهمهای متفاوت وجود خواهد داشت.
ضعف عمده نظریات تأویلشناسانه فلسفی این است که در سایه نسبیگرایی با نفی روش، هر فهم و استنباطی از اثر را قابل توجیه میداند و این امر را طبیعی و ناگزیر قلمداد میکند و بدینوسیله، راه را بر خوانشهای متفاوت و بعضاً متضاد از یک اثر میگشاید.

دو اثر مشهور این دوران یکی کتاب «هستی و زمان» از هایدگر و دیگری «حقیقت و روش» از گادامر است.(سایت ویکی پدیا)

بازبینی #1
ایجاد شده در 22 مه 2025 15:06:09 توسط ... .
به روزرسانی شده در 22 مه 2025 15:06:37 توسط ... .